



پنهان بودن جریان دفن دختر پیامبر(ص) یک مسئله مسلم تاریخی است

پنهانی قبر که خود علامتی بزرگ بر نادرستی وضع موجود آن روزگاران بود، به دست راویان و تاریخ‌نگاران مزدور سپرده شده و برای قبر ایشان جایگاه مشخص کردند تا دیگر کسی بخاطر آن مورد ایراد و اشکال قرار نگیرد.

پنهانی قبر که خود علامتی بزرگ بر نادرستی وضع موجود آن روزگاران بود، به دست راویان و تاریخ‌نگاران مزدور سپرده شده و برای قبر ایشان جایگاه مشخص کردند تا دیگر کسی بخاطر آن مورد ایراد و اشکال قرار نگیرد.

به گزارش خبرگزاری مهر، رسول خدا در روز دوشنبه هشتم یا دوازدهم (۱۳۱) ربیع الاول نزدیک ظهر به حوالی شهر مدینه یعنی ده قبا رسید. پیامبر(ص) در قبا به خانه بزرگ قبیله بنی‌عمر بن عوف از اوس وارد شدند. (۱۳۲) مدت توقف ایشان در قبا را چهارده یا پانزده روز گفته‌اند. (۱۳۳) ایشان این مدت را در قبا ماند تا امیرالمؤمنین علی (ع)، بعد از انجام مأموریت‌هایی که پیامبر(ص) به ایشان سپرده بود، همراه زنان خاندان نبوت از مکه هجرت کرده و به قبا برسند. بعد از اینکه امیرالمؤمنین و همراهان به قبا رسیدند، و از خستگی راه آسودند، پیامبر اکرم(ص) با آنها به سوی مدینه حرکت نمودند. این حرکت روز جمعه بود، ظهر هنگام در محله طایفه سالم‌بن‌عوف نماز جمعه خواندند و بعد از آن به سوی مدینه رفتند. (۱۳۴)

بعد از ورود به این شهر، در هر محله به هر طائفه از طوایف دو قبیله اوس و خزرج می‌گذشت، ایشان را به منازل خودشان دعوت می‌کردند و عرضه می‌داشتند: "یا رسول الله، پیش ما فرود آی که هر مال که تو را باید و هر لشکر که تو را شاید، ما از بهر تو ترتیب کنیم و شب و روز جمله قوم به خدمت تو بازداریم و خود بایستیم و آنچه شرط خدمت است، به جای آوریم. پیامبر(ص) می‌فرمود: زمام شتر را رها کنید که وی را فرموده‌اند که کجا برود." (۱۳۵) شتر همچنین رفت تا آنکه در کنار زمینی که بعدها مسجدالنبی در آن ساخته شد، بر زمین فرود آمد و به جای دیگر نرفت. رسول خدا(ص) از شتر پیاده شده و فرمودند: اینجا منزل ما خواهد بود ان شاء الله. سپس تلاوت فرمود: «و قل رب أنزلنی منزلاً مبارکاً و أنت خیر المنزلین» (۱۳۶)

خانه و مسجد پیامبر(ص)

خانه ابویوب انصاری نزدیک‌ترین منزل بود. به حضور پیامبر(ص) آمد و عرضه داشت: منزل من نزدیک‌ترین منازل است، اجازه بفرمایید بارهای شما را به آنجا ببرم. اجازه یافت شتر و بار مختصر پیامبر(ص) را به منزل خویش آورد. (۱۳۷) از آن روز پیامبر(ص) در خانه ابویوب منزل داشت و تا آن هنگام که منزلی برای خودشان تهیه کردند، در آنجا مهمان بودند. این دوران را هفت ماه گفته‌اند. در آنجا پیامبر(ص) از صاحبان زمین کنار خانه ابویوب سؤال کرد. زمین مال سهل و سهیل دو پسر یتیم از تیره بنی‌النّجار بود که تحت سرپرستی اسعد بن زاره، بزرگ آن تیره، قرار داشتند. پیامبر(ص) زمین را از سرپرست آن دو یتیم به قیمت ده دینار خریداری کرد. آنگاه فرمود تا در آنجا مسجدی بنا کنند. این زمین بزرگ بود، در بخشی از آن خرما خشک می‌کردند و در بخشی دیگر شترهایشان را نگهداری می‌نمودند. مقداری از آن گود بود و محل اجتماع آب باران شده بود. امر فرمود آب‌ها تخلیه شد و محل آن را پر کردند. چند گور قدیمی از مشرکان در آن محل جای داشت، همه را از بین بردند. (۱۳۸) از همان ایام در آن نماز جماعت برپا کردند و بدین ترتیب در اولین روزهای ورود به مدینه کار ساختمان مسجد نیز شروع شد.

مسجد پیامبر(ص) در بنای اول آن بسیار ساده بود. دیوارهایی از خشت خام داشت که به طور ساده کنار هم چیده شده بودند. این چهار دیواری مستطیل شکل بود، با طول هفتاد ذراع و عرض شصت ذراع (۱۳۹). قبله مسجد در آن روزگاران به سوی بیت‌المقدس بود. اما در سال‌های بعد یعنی سال هفتم، بعد از غزوه خیبر (۱۴۰)، آنگاه که جمعیت مسلمانان بیشتر شده بود، مسجد را تجدید بنا کردند و به صورت مربعی با طول و عرض صد ذراع یعنی تقریباً پنجاه متر در پنجاه متر درآمد. (۱۴۱) این بار بخش زیرین یعنی اساس دیوار از سنگ و بقیه را از خشت خام ساختند. (۱۴۲) خشت‌ها به صورت نر و ماده در کنار هم چیده شده بودند. بلندی دیوار نیز به اندازه قامت یک انسان معمولی بود (۱۴۳) و دیوار غربی به عنوان شاخص برای تعیین وقت نماز ظهر و عصر به کار می‌رفت. ستون‌های بکار رفته در این دیوارها، از درختان خرما بودند. کمی بعد از ساختن مسجد، مسلمانان از گرما و آفتاب به پیامبر(ص) شکایت کردند، اجازه فرمود چند ستون در داخل صحن مسجد بپا کنند، چیزی مثل یک داربست. آنگاه بر روی آنها برگ و شاخه‌های درخت خرما ریختند تا از گزند گرما و آفتاب در امان باشند. گاه و بیگاه باران آزار می‌داد؛ اما پیامبر(ص) اجازه نداد سقفی بزنند. (۱۴۴) زمین مسجد، زمینی معمولی یعنی خاکی بود؛ لذا گاهی که باران می‌آمد، پیشانی‌ها که بر روی همان خاک‌ها سجده کرده بود گل‌آلود می‌شد. (۱۴۵) بعدها در زمان خلیفه دوم کف مسجد را با سنگ‌ریزه فرش کردند یعنی با چیزی مثل شن و ماسه.

مسجد سه در ورود و خروج داشت. یکی در قسمت عقب مسجد یعنی جهت شمال و یکی در غرب به نام باب‌الرحمة و یکی هم در شرق به نام باب‌جبرئیل. (۱۴۶) پیامبر(ص) در کنار دیوارهای همین مسجد خانه تهیه کرده و ساکن شدند. در آن دوران ایشان تنها یک زوجه داشت و او سوده بنت زمعه بود که در مکه بعد از وفات حضرت خدیجه (ع) با او ازدواج کرده بودند. (۱۴۷) بعد عایشه اضافه شد. او هشت یا نه ماه یا حتی هجده ماه بعد از هجرت به خانه پیامبر(ص) آمد. (۱۴۸) آن وقت به خانه دیگری نیاز بود. این خانه پشت قبله آن روز مسجد در جانب جنوب ساخته شده بود. البته بعدها با تغییر قبله از بیت‌المقدس و شمال به سوی کعبه و جنوب، درهای این خانه رو به نمازگزاران باز می‌شد. (۱۴۹) مهاجران قرشی نیز زمین‌هایی در جوار مسجد تهیه

کرده و در آن خانه‌هایی برای خود ساختند. بخشی از این زمین‌ها اهدایی مردم مدینه بود و بخش دیگر هم صاحب نداشت. در همه آن خانه‌ها را به مسجد باز کردند.

خانه دختر پیامبر(ص)

بنا به نقل مورخ کهن شیعی، یعقوبی، عقد ازدواج امیرالمؤمنین(ع) با دختر پیامبر(ص) دو ماه بعد از هجرت واقع شد؛ اما اکثر قریب به اتفاق مورخان و تذکره نویسان گفته‌اند مراسم خواستگاری و عقد ازدواج در سال دوم(۱۵۰) انجام شد. پاره‌ای ماه رجب گفته‌اند(۱۵۱)، پاره‌ای رمضان و کسانی هم اواخر ماه صفر.

در ماه ذی‌الحجه عروسی اتفاق افتاد. مفید و طوسی(ره) تاریخ آن را اول(۱۵۲) ماه گفته‌اند. هنگامی که عروسی نزدیک شد، پیامبراکرم(ص) به امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: خانه‌ای پیدا کن. ایشان به دستور عمل کرده و خانه‌ای یافت؛ اما دور بود. عروسی در همان خانه سرانجام یافت. روزی پیامبراکرم(ص) به دیدن دختر گرامیش آمده بود، در آنجا به او فرمود: دوست دارم تو را به همسایگی خودم منتقل کنم. امیرالمؤمنین علی(ع) گفت: در نزدیک خانه شما منزلی جز منزل حارثه بن نعمان وجود ندارد. دو خانه قبلی پیامبر را حارثه هدیه کرده بود و آن حضرت شرم می‌کرد که زحمت تازه‌ای برای او ایجاد شود.

خبر این گفتگو به حارثه رسید. به سرعت خانه‌ای آماده کرده، سپس خود را به محضر پیامبر(ص) رسانید و عرضه داشت: شنیده‌ام که شما می‌خواهید دخترتان را به کنار منزل خودتان بیاورید. در محله ما طایفه بنی‌النجر(۱۵۳)، از خانه‌من هیچ خانه‌ای به شما نزدیک‌تر نیست. من و همه چیزم مال خدا و رسول اوست. به خدای سوگند! چیزی پیش من محبوب‌تر از آنچه از من گرفته‌اید نیست. واقعاً آنچه از من می‌گیرید از آنچه نمی‌گیرید و برایم باقی می‌گذارید، دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر است.(۱۵۴)

حارثه بن نعمان از طایفه بنی‌النجر یکی از طایفه‌های خزرج بود، که شتر پیامبر(ص) در محله آنها توقف کرده و مسجد در محله آنها ساخته شده بود. حارثه خانه‌های متعددی در کنار و اطراف مسجد داشت و تا آن وقت پیامبر(ص) تنها نیاز به دو خانه پیدا کرده او این دو خانه را در اختیار ایشان قرار داده بود. معمولاً بر روی سقف اتاق‌ها هم شاخه‌وبرگ خرما ریخته بودند. طول حیاط خانه‌ها خیلی اندک یعنی، شش یا هفت ذراع بود که تقریباً معادل چهار متر است. درهای این خانه‌ها یک لتی و جنس آن چوب ساج یا عرعر بود.(۱۵۵)

در سالی که نمی‌دانیم و گمان داریم که یک یا دو سال آخر عمر پیامبر اکرم (ص) باشد، آن حضرت دستور داد که همه درهایی که از خانه‌های اطراف به مسجد باز می‌شد، ببندند و تنها در خانه امیرالمؤمنین علی(ع) همچنان به سوی مسجد باز گزارد شده. کسانی که در جوار مسجد خانه داشتند، از اینکه در خانه پیامبر(ص) به مسجد باز باشد، و در خانه آنها بسته، ناراحتی احساس نمی‌کردند؛ زیرا به هر روی برتری او را پذیرفته بودند؛ اما امتیاز خانه امیرالمؤمنین(ع) را تحمل نمی‌کردند؛ چرا که بیشتر آنها قرشی بودند، یعنی همان کسان که بعدها به رقابت با امیرالمؤمنین(ع) برخاسته و با حضور خود در سقیفه قدرت را به چنگ آوردند، یا فردای دیگری در شورای تعیین خلیفه بعد از عمر، رقبای ایشان محسوب می‌شدند، یا روز دیگری جنگ جمل را علیه ایشان به پا کردند.

صدای اعتراض آنها به گوش پیامبر(ص) رسید. پیامبر در یک خطابه کوتاه جواب معترضان را چنین فرمود: به من دستور داده‌اند که همه این درها را ببندم، جز در خانه علی! آنگاه کسانی از شما به اعتراض سخنی گفتند و به خدای سوگند! من از پیش خود نه دری را بستم و نه از پیش خود دری را گشودم، تنها به کاری مأموریت یافتم و آن را انجام دادم.(۱۵۶) بعد از این واقعه عباس، عموی پیامبر به نزد ایشان آمده و از ایشان درخواست کرد اجازه بدهند راهی برای اینکه او به تنهایی بتواند به مسجد داخل و خارج بشود، داشته باشد. پیامبر(ص) جواب فرمود: مأمور به این کار نیستم(۱۵۷). دیگری گفت: اجازه بدهید پنجره‌ای به مسجد داشته باشم، به آن مقدار که بتوانم از آن به داخل مسجد نگاه کنم. پیامبر(ص) فرمود: به این مقدار هم اجازه ندارم.(۱۵۸) این روایات مورد تردید پاره‌ای از متعصبان قرار گرفته‌اند؛ لذا محققان بزرگ مکتب امامت و خلافت در تحقیقات مفصلی اعتبار آن را اثبات کرده‌اند.(۱۵۹)

پاره‌ای از مورخان گفته‌اند: بعد از اینکه خانه امیرالمؤمنین در کنار خانه پیامبر(ص) آماده شد، سوراخی در دیوار خانه ایجاد کردند که کار یک پنجره را می‌کرد و دختر پیامبر(ص) می‌توانست از آن به خانه پدر نظر انداخته و پدر بزرگوارش را زیارت کند و یا شب‌ها صدای تلاوت قرآن ایشان را بشنود. پیامبر(ص) هم گاه و بیگاه از آنجا به خانه دخترش نظر کرده و از دیدار او بهره‌مند می‌شد. روزی حسنین علیهما السلام مریض شده بودند، دختر پیامبر(ص) به این مناسبت از امیرالمؤمنین درخواست کرد که مقداری روغن زیتون تهیه کند تا بتوانند چراغی بیافروزند و بچه‌ها را در شب و نیمه شب پرستاری کنند. عایشه نیمه شب از جای برخاسته بود که به دنبال حاجت برود، نور خانه دختر پیامبر(ص) نظرش را جلب کرد. آنجا چیزهایی گفت و بعد سخنانی رد و بدل شد که صبح‌گاهان دختر پیامبر(ص) از پدرش درخواست کرد که برای همیشه آن شکاف را ببندند.(۱۶۰)

به عقیده ما این خانه همان جاست که جسد مطهر دختر پیامبر(ص) در آن دفن شد و با تأکید اکیدی که ایشان در وصیت خودش به پنهان ماندن نماز و دفن خود کرده بود، چاره‌ای جز انتخاب همین مدفن وجود نداشت؛ زیرا تنها دو احتمال دیگر در اسناد تاریخی وجود دارد: «بقیع» و «روضه» و این دو مکان هر دو در معرض دستبرد پنهان و یا آشکار صاحبان قدرت بود، به طوری که دیدیم حتی تصریح کردند: زنان مسلمان بیاورند و قبر را نبش کنند و بر جسد دختر پیامبر(ص) نماز بخوانند، و او را زیارت کنند!

بقیع قبرستان مقدس(۱۶۱)

اولین احتمال در مورد محل دفن دختر پیامبر(ص)، قبرستان بقیع است. بقیع زمینی بزرگ در شرق مدینه بود. یعنی اگر مرکز این شهر را مسجدالنبی حساب کنیم، این زمین در شرق آن مسجد قرار می‌گرفت. در آن ابتدا بقیع را «بقيع العرقَد» می‌گفتند، و این به خاطر درخت-بوته‌های بزرگی بود که در آن می‌روید و از یک تا سه متر یا حتی بیشتر رشد می‌کرد. این درخت که در عربی با نام مشهورتر «عوسج» نامیده می‌شود، در زبان فارسی به خارسنجان موسوم است، و وحشی و خاردار می‌باشد، برگ و بار آن را می‌جوشاندند، و به عنوان خضاب بکار می‌بردند. (۱۶۲)

جغرافی‌نویسان گفته‌اند: بقیع از طرف غرب به خانه‌های شهر مدینه و از طرف شرق به نخلستان‌هایی منتهی می‌شد. (۱۶۳) در گذشته دیدیم که بعد از ساخته شدن مسجدالنبی، مهاجران در اطراف آن خانه‌هایی بنا کردند. زمین بعضی از آنها هدیه مردم شهر بود، پاره‌ای مالک خاصی نداشت. روزبه‌روز که اسلام قوت می‌یافت و شهر جمعیت بیشتری پیدا می‌کرد، خانه‌های زیادتری ساخته می‌شد و چون در ساختن خانه‌ها نقشه خاصی وجود نداشت، گاهی در میان آنها فواصل بیشتری می‌توانست باشد که خود یک زمین برای ساخته شدن خانه یا خانه‌هایی پدید می‌آورد و گاه فاصله کمتر بود و به یک کوچه تبدیل می‌گشت. رفته رفته این خانه‌ها تا کنار بقیع ادامه یافته بودند. یکی از خانه‌های کنار بقیع، خانه عقیل بود. وقتی از مسجدالنبی به سوی بقیع رهسپار می‌شدی، در پایان قسمت مسکونی شهر چند خانه وجود داشت، یکی از آنها خانه عقیل بود که در کنار بقیع قرار می‌گرفت.

خانه‌های دیگری در آن حوالی نشان داده شده است. طبقات از دار جحشیین و تاریخ ابن شُبّه از دار ثُبّه و دار محمد بن زید و دار مغیره بن شعبه و غیره در آن حوالی نام برده و از کوچه‌هایی در فاصله میان این خانه‌ها یاد می‌کند. از جمله میان دارعقیل و دارثُبّه یک کوچه نشان داده است. از دارعقیل نشانی‌های دیگری نیز وجود دارد. مثلاً از زاویه و گوشه یمانی آن نام برده‌اند که این زاویه خانه عقیل احتمالاً در جنوب غرب و به سوی یمن بوده و به همین جهت هم «یمانی» نامیده شده است و پاره‌ای از نقل‌ها گفته‌اند و در آن حضرت فاطمه علیهاالسلام، دختر پیامبر(ص)، دفن شده است، که البته ما معتقدیم این نقل صحیح نیست و خواهیم گفت آنجا جایگاه قبر فاطمه بنت‌اسد می‌باشد و نیز از زاویه شمال شرقی آن سخن گفته‌اند که در کنار آن سعد وقاص و با فاصله کمی از آن، عبدالرحمن عوف دفن شده‌اند. (۱۶۴)

ابن شُبّه، قدیمی‌ترین مورخ شهر مدینه که کتاب او بدست ما رسیده، نقل کرده است: عباس بن عبدالمطلب در کنار قبر فاطمه بنت‌اسد بن‌هاشم در اول مقابر بنی‌هاشم که در دارعقیل قرار داشتند، دفن شد. این نقل را دیگر مورخان مدینه نیز آورده‌اند. (۱۶۵)

به نظر می‌رسد که دار عقیل با دفن فاطمه بنت‌اسد به صورت مقبره خاص بنی‌هاشم درآمد و چنانکه دیدیم بعد از عباس در سال ۳۲، امام مجتبی(ع) در سال ۴۹ (۱۶۶) و به احتمالی خود عقیل در سال ۶۰ (۱۶۷) و عبدالله بن جعفر بن ابیطالب در سال ۸۰ (۱۶۸) و حضرت زین‌العابدین در سال ۹۵ (۱۶۹) و حضرت باقرالعلوم در سال ۱۱۴ (۱۷۰) و حضرت امام صادق علیهم‌السلام در سال ۱۴۸ (۱۷۱) بعد از هجرت در آنجا دفن شده‌اند.

خانه‌ی عقیل بن ابیطالب

اما اگر بخواهیم کمی در مورد صاحب خانه یعنی عقیل بدانیم، تاریخ گزارش می‌دهد: او فرزند دوم حضرت ابوطالب است که از نظر سن بیست سال از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بزرگتر می‌باشد. وی همراه پیامبر(ص) و مسلمانان به مدینه هجرت نکرد و همچنان در مکه ماند تا آنکه در سال دوم به همراه سایر افراد بنی‌هاشم به جبر به جنگ بدر آورده شد و سرانجام در این جنگ به اسیری درآمد. بنابراین به همراه سپاه اسلام برای اولین بار به مدینه منتقل گشت. بعد هم او و عباس بن عبدالمطلب با فدیهای که عباس پرداخت کرد، آزاد شدند. (۱۷۲) اسناد شیعی از ادامه حضور او در مدینه و در مقدمات و مراسم عروسی برادرش، امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، خبر می‌دهند (۱۷۳). اما دیگر هیچ گونه خبری از عقیل گزارش نشده است و تاریخ برای اولین بار قبل از صلح حدیبیه از اسلام آوردن او سخن می‌گوید و وی بالاخره در اول سال هشتم قبل از فتح مکه، به مدینه هجرت کرده و در غزه موته (۱۷۴) شرکت می‌نماید، اما از آن به بعد گرفتار مریضی شده و نامی از او در غزوات بعد مثل فتح مکه و غزه طائف و حنین وجود ندارد. (۱۷۵)

در هر صورت اطلاعات موجود بیش از این نیست، لذا ما بطور دقیق زمان سکونت عقیل در مدینه را نمی‌دانیم. به هر شکل عقیل در سال دوم یا هشتم به مدینه آمده و در آنجا خانه‌ای داشته است. ابن‌سعد این خانه را در بقیع و دیگران چنانکه دیدیم در آخر شهر در کنار بقیع دانسته‌اند.

مسئله اصلی ما این است که به نقل مورخان و دلایل بسیار دیگر، خانه عقیل محل دفن فاطمه بنت‌اسد، مادر او، بوده است. آیا عقیل در مدینه بوده و در مرگ مادر حضور داشته و او را در همان خانه خودش دفن کرده است؟ یا اینکه مادر بزرگوار او در غیابش در مدینه وفات کرده و در همان اوایل بقیع دفن شده و بعدها که عقیل به مدینه آمده، خانه‌ای در همان‌جا به شکلی ساخته که قبر مادرش در صحن حیاط و در گوشه یمانی آن قرار گرفته است. در هر صورت اسناد از مدفون شدن فاطمه بنت‌اسد در خانه پسرش عقیل خبر می‌دهند؛ اما در مقابل، مجموعه روایاتی در تواریخ مکتب خلفاء وجود دارد که در آنها سخن از دفن فاطمه دختر پیامبر(ص) در آن محل است. ما باید اینگونه نقلیات را بررسی کنیم.

(۱) ابن‌سعد(ت. ۲۳۰هـ.ق) در کتاب الطبقات الکبری‌ازعبدالله بن جعفر و او از عبدالله بن حسن نواده حضرت مجتبی(ع) نقل می‌کند: مغیره بن عبدالرحمن بن حارث بن‌هاشم را در نیم روز گرمی دیدم که در بقیع ایستاده بود، بدو گفتم: ای ابو‌هاشم چرا در این وقت گرم اینجا ایستاده‌ای؟ او جواب داد: در انتظار تو بودم. به من گفته‌اند فاطمه علیهاالسلام را

در این خانه، یعنی خانه عقیل که در کنار خانه جحشی‌ها است، به خاک سپرده‌اند. از تو می‌خواهم این خانه را بخری تا مرا در آنجا دفن کنند. عبدالله گفت: به خدای سوگند که این کار را خواهم کرد. اما فرزندان عقیل آن خانه را نفروختند و آرزوی مغیره بن عبدالرحمن سرانجام نیافت. (۱۷۶) طبق این نقل عبدالله بن حسن می‌گوید: من هیچ‌کس را ندیدم که شک داشته باشد که قبر ایشان در آنجاست.

نقد) این نقل از حیث سند مشکل جدی دارد: عبدالله بن جعفر اولین ناقل این روایت، در رجال سنت بر شش نفر (۱۷۷) اطلاق شده که پاره‌ای از آنها ضعیف‌اند. در رجال شیعه نیز در حدود ده تن (۱۷۸) به این نام نامیده شده‌اند، پاره‌ای به علی ضعیف محسوب می‌شوند. در واقع این راوی برای ما ناشناخته و مجهول است.

دومین راوی، عبدالله بن حسن است و کسانی که با این نام در رجال اهل سنت شناخته شده‌اند، دو تن بیشتر نیستند که یکی از آنها ضعیف است (۱۷۹) و در رجال شیعه در حدود دوازده تن با این نام آمده‌اند که پاره‌ای از آنها ضعیف هستند، اما ما احتمال بیشتر می‌دهیم که او عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب باشد که ایشان هم بطور جدی در میان بزرگان علماء و دانشمندان رجالی شیعه مورد اشکال قرار گرفته و مقبول نیست. (۱۸۰)

۲) در نقل دیگر طبقات، واقدی می‌گوید: من از عبدالرحمن بن ابی الموالی سؤالی کردم که مردم می‌گویند که قبر فاطمه نزد مسجدی است که مردم بر جنازه‌هایشان در بقیع نماز می‌خوانند؟ جواب داد: فاطمه دفن نشد مگر در زاویه و گوشه خانه عقیل، در کنار خانه جحشی‌ها، و بین قبر ایشان و راه عبور مردم هفت ذراع فاصله است. (۱۸۱)

نقد) در این روایت با همه حرف‌ها که رجالیون در مورد واقدی گفته‌اند، ما شخص او را مورد اطمینان و موثق می‌دانیم و در مورد وی مشکلی نداریم. او از عبدالرحمن بن ابی الموالی نقل می‌کند که ایشان هم از نظرگاه رجالیون موثق است، لذا در این مورد هم مشکلی وجود ندارد؛ اما ناقل اصلی روایت یعنی عبدالرحمن در سال ۱۷۳ هـ.ق. یعنی صد و شصت و دو سال بعد از دفن دختر پیامبر (ص) از دنیا رفته و اگر سن او را معمولی یعنی حدود هفتاد سال فرض کنیم، باید بگوییم بین نود تا صد سال بعد از واقعه متولد شده است. اتفاقاً او با عبارت «می‌گویند» روایت خود را نقل می‌کند. یعنی شهرت در میان مردم را بازگو کرده نه چیز دیگری را و ما می‌دانیم در علم تاریخ نقل شاهد عینی مورد اطمینان لازم است و بدون آن، نقل معتبر نخواهد بود. در مورد این «می‌گویند» که در صدر حدیث آمده در آینده سخن خواهیم گفت.

۳) ابن شبه نمیری بصری (۲۶۲-۱۷۳ هـ.ق.) در تاریخ المدینة المنورة مفصل‌ترین اطلاعات را در این مورد به دست می‌دهد. او می‌گوید: برای من محمد بن یحیی گفت: از قول عکرمه بن مصعب عبدی که او می‌گفت: من حسن بن علی بن ابیطالب را دیده بودم که ما را از گوشه یمانی خانه عقیل که بسوی بقیع باز می‌شد دور می‌ساخت.

نقد) این خبر از محمد بن علی بن عمر بن علی بن الحسین و با یک واسطه از عکرمه بن مصعب نقل شده که هر دو نام و نشانی ندارند و مجهولند، لذا خبر نمی‌تواند مورد اعتماد باشد. در هر صورت خبر می‌خواهد بگوید که چون قبر دختر پیامبر (ص) در گوشه یمانی خانه عقیل بود، لذا فرزند ایشان مردم را از آنجا دور می‌ساخت. فرض می‌کنیم که خبر راست باشد، حضرت حسن (ع) چرا این کار را می‌کرده است؟ نمی‌دانیم! وجه معقولی به نظر نمی‌رسد.

۴) ابن شبه دیگر بار از محمد بن علی بن عمر بن علی بن الحسین (علیه السلام) نبیره حضرت زین العابدین نقل می‌کند: قبر فاطمه دختر پیامبر (ص) در گوشه خانه عقیل که در آن به سوی بقیع باز می‌شد، قرار دارد. (۱۸۲)

نقد) راوی این خبر محمد بن علی بن عمر است که چنانکه گفتیم، در علم رجال به هیچ وجه نشانی ندارد، نه در رجال شیعه و نه در رجال اهل سنت، و به کلی مجهول است. ظاهر و مضمون روایت این است که قبر دختر پیامبر (ص) داخل خانه عقیل است.

۵) ابن شبه در نقل دیگر می‌گوید: فضل بن ابی رافع گفته است: قبر فاطمه رضی الله عنها در برابر کوچه ثبیه قرار دارد و به زاویه خانه عقیل نزدیک‌تر است. (۱۸۳)

نقد) ناقلان این خبر که حسن بن منبوذ و فضل بن ابی رافع هستند، مجهول بوده و هیچ نام و نشانی در کتب رجال ندارند. مضمون این خبر می‌گوید که قبر دختر پیامبر (ص) در بیرون خانه عقیل و حتی بیرون کوچه میان آن خانه و خانه ثبیه بوده و در برابر آن قرار دارد. بنابراین از حیث معنا و مفهوم با دو نقل بالا منافات خواهد داشت.

۶) در گزارش سوم از غسان بن معاویه می‌آورد که او گفت از عمر بن علی بن الحسین (علیه السلام) شنیده است: قبر فاطمه رضی الله عنها در برابر کوچه‌ای است که در کنار خانه عقیل قرار دارد. بعد غسان می‌گفت: من از آنجا که عمر بن علی اشاره می‌کرد، اندازه گرفتم. این قبر پانزده ذراع تا نهر آب فاصله داشت. (۱۸۴)

نقد) عمر بن علی بن الحسین شخصیتی شناخته و مقبول دارد. (۱۸۵) اما واسطه نقل قبل از او، غسان بن معاویه ناشناخته و مجهول است و این خبر می‌گوید که قبر در برابر کوچه‌ای است که در کنار زاویه خانه عقیل قرار گرفته است که می‌تواند با خبر قبلی موافقت داشته باشد؛ اما همانند آن با دو خبر اول و دوم منافات دارد.

۷) باز می‌گوید از عبدالله بن ابی رافع نقل شده است که قبر دختر پیامبر (ص) در ابتدای کوچه‌ای است که بین خانه عقیل و خانه ثبیه قرار دارد، سپس از اسماعیل نامی که او را راوی این خبر معرفی می‌کند، می‌آورد که او گفته بوده است که من اندازه گرفتم آنجا را که پدرم گفته بود و فاصله میان قبر و جدول یا نهری که در خانه عقیل بود، به بیست و سه ذراع می‌رسید و فاصله آن تا جدول و نهر دیگر سی و هفت ذراع بود.

نقد) در نقل هفتم ما با یک مجهول روبرو هستیم، عبدالله بن عمر بن عبدالله که هیچ نام نشانی در کتب رجال ندارد. او از پدرش نقل می‌کند. البته پدر در رجال نام و نشان دارد اما چندان معتبر نیست. (۱۸۶) در این نقل هم چیزی شبیه دو سه نقل اخیر وجود دارد.

۸) بالاخره باز ابو غسان می‌گوید: یک خبر دهنده ثقه‌ای برای من گفت: گفته می‌شود: مسجدی که در آن بر جنازه بچه‌ها نماز خوانده می‌شد، خیمه زن سیاه پوستی بود که به او رقیه می‌گفتند. او را حسین بن علی (ع) در آنجا جای داده بود که از قبر فاطمه مراقبت کند و تنها او قبر فاطمه را می‌شناخت. (۱۸۷)

نقد) در این گزارش آخر یک ناقل بی‌نام و نشان از آنچه «گفته شده» است گزارش می‌دهد و در واقع خبر بی‌سند است و به آنچه در افواه آمده بوده است تکیه دارد.

ما مطلقاً این گزارشات را صحیح نمی‌دانیم و علاوه بر آنچه در مورد اسناد آنها و اختلافشان گفتیم، دلایل متعدد دیگری بر این نظریه داریم:

الف) در گذشته دیدیم که امیرالمؤمنین (ع) در همان شب وفات و دفن دختر پیامبر (ص) حداقل هفت صورت یا حداکثر چهل صورت قبر در بقیع ساخت و می‌دانیم این کار یکی از کارهایی بود که انجام می‌شد تا قبر ناشناخته بماند و کسی از جای واقعی آن خبردار نشود. مردم در آن روزگار با توجه به این صورتهای قبر، اصولاً فکر نمی‌کردند که ممکن است قبر واقعی دختر پیامبر (ص) در جای دیگری واقع شده باشد. اگر از این صورتهای قبر چیزی و نشان اندکی هم مانده باشد، کافی است کسی کمی آشنا باشد و آن نشان را بداند تا در جایی بگوید یا با عنوان قبر دختر پیامبر (ص) آن را به کسی نشان بدهد، یا حتی خواهان دفن شدن در کنار آن باشد و این می‌توانست در آینده حتی شهرتی نیز به بار آورد و دلیلی برای توجیه همه نقل‌های تاریخی مکتب خلافت در مورد قبر دختر پیامبر (ص) بدست بدهد و به دلیل دیگری نیاز نیست.

ب) پنهان بودن جریان دفن دختر پیامبر (ص) یک مسئله مسلم تاریخی است (۱۸۸) و در آن هیچ تردیدی وجود ندارد و این کار تنها به قصد مخفی ماندن مدفن ایشان انجام شد، و این هم مسلم است که کسانی که حاضر و ناظر آن بودند، افرادی انگشت شمار و اندک بودند و به علاوه همه از نزدیکان بیت نبوت محسوب می‌شدند و بنابراین همه از وصیت و اصرار دختر پیامبر (ص) در مورد پنهان ماندن قبرش خبر داشتند. علاوه مردم زمان حتی حاکمان آن روزگار با قدرتی که داشتند، نتوانستند حقیقت امر را در فردای شب دفن و بعد از آن بدست بیاورند و قبر همچنان مخفی ماند. با این مقدمات نمی‌توان پذیرفت که جایگاه قبر ایشان اینگونه فاش شده باشد و هر کس بتواند بدان دسترسی داشته و حتی آدم‌های ناشناس برای آن تعیین جا و مکان نمایند.

ج) مسلمانان می‌دانستند که تنها یک دختر از پیامبر اکرم (ص) باقی مانده است که آن حضرت او را سیده زنان جهان و سیده زنان مؤمن و بزرگ بانوان بهشت معرفی فرموده بود و ایشان با فاصله کمی از رحلت رسول خدا (ص) از دنیا رفت. پس در نظر مسلمانان این دختر شخصیتی بزرگ محسوب می‌شد، که مردم از قبر او خبری نداشتند. اصرار بر پنهان ماندن قبر ایشان، بطور طبیعی می‌توانسته حساسیت‌های زیاد و گمانه‌های مختلف، حتی بر خلاف حقیقت، را در میان مردم رواج دهد. این شکل طبیعی و عادی مسئله بود، یعنی به طور طبیعی حتی وقتی که سیاست در مسئله به هیچ وجه دخالت و اعمال نفوذ نمی‌کرد، مخفی ماندن قبر یک شخصیت مطرح در میان مسلمانان می‌توانست شایعات مختلفی را پدید آورد. اما اگر مسئله بطور جدی رنگ سیاسی داشته و این پنهان کردن در راستای یک مبارزه با سردمداران قدرت پیش آمده بود، مسئله شکل حادثی به خود می‌گرفت.

د) ما می‌دانیم در عصر اموی یک نهضت بزرگ جعل و وضع حدیث و تاریخ و... پدید آمد. همه آنچه در عصر قبل یعنی در دولت‌های گذشته به اسلام علاوه یا کاسته شده بود، مانند ممنوعیت متعة الحج و متعة النساء که پیامبر (ص) امر کرده بود، یا جواز مسح بر خفین و سه طلاق در یک مجلس که پیامبر (ص) ممنوع کرده بود، در روایات متعدد و گوناگون به پیامبر اکرم (ص) منسوب گشت و یا حوادثی مانند داستان آخرین نماز قبل از وفات پیامبر (ص)، یا هجوم به خانه دختر پیامبر (ص)، یا پنهانی قبر ایشان تحریف گشته یا از تاریخ حذف شده و در برابر مجموعه بزرگی از روایات پرداخته شد که نماز آخر به فلان شکل خوانده شد، یا فلان کس قبر را در فلان جا نشان داد و یا بهمان آن را چنین اندازه گرفت و علامت مشخص کرد. بنابراین گزارشاتی از این قبیل غیر قابل استناد و مردود است. ما معتقدیم پنهانی قبر که خود علامتی بزرگ بر نادرستی وضع موجود و ستم‌کاری کارگزاران آن روزگاران بود، به دست راویان و تاریخ‌نگاران مزدور سپرده شده و آنها برای قبر ایشان جایگاه مشخص کردند تا دیگر کسی بخاطر آن مورد ایراد و اشکال قرار نگیرد.

ه) ناقلان خبر دفن در بقیع هیچکدام از شاهدان عینی واقعه نیستند و نزدیک‌ترین کسی که یکی از نقلیات به او منسوب است و علم رجال او را می‌شناسد، عبدالله بن حسن است که نواده حضرت مجتبی (ع) بوده و متولد سال هفتاد هجری (۱۸۹) است. یعنی شصت سال بعد از واقعه و از این مهمتر ایشان در شمار خواص خاندان نبوت محسوب نمی‌گردد. حتی مورخان و محدثان به تفصیل برخوردهای او را با بزرگ خاندان نبوت، امام صادق (ع)، نقل کرده‌اند. (۱۹۰) نفر دومی که از او گزارشی در مورد بقیع باقی مانده است، محمد بن علی بن عمر یعنی نبیره حضرت زین العابدین با پنج نسل فاصله به حادثه، مورد نظر است یعنی اواسط قرن دوم هجری، کسی که تنها نامی از او می‌دانیم و دیگر هیچ.

در کنار قبر مادر

در یک حادثه مهم دیگر تاریخ اسلام از قبر دختر پیامبر (ص) یاد شده است و آن حادثه وصیت و دفن حضرت حسن بن علی (ع)

است. روایات این باب اختلاف زیادی دارند و ما ابتدا آن را طبق آنچه در مآخذ کهن مکتب اهل بیت آمده است، می‌آوریم و سپس به اختلافات اشاره می‌کنیم.

امام حسن بن علی (ع) در سال ۴۹ یا ۵۰ هـ.ق از این جهان رحلت فرمود (۱۹۱): چون وفات ایشان در رسید، روی به برادر نموده، فرمود: من از تو جدا می‌شوم و به نزد پروردگار جلّ و عزّ خواهم رفت. برادر! من بارها مسموم شده‌ام؛ اما هیچ‌وقت مانند این بار مسموم نشده بودم. (۱۹۲) من به تو وصیتی دارم که باید به آن عمل کنی. آنگاه که از دنیا رحلت کردم، مرا غسل بده و کفن کن و آماده دفن بنما. سپس مرا به سوی قبر جدم رسول خدا (ص) حرکت ده تا با آن حضرت تجدید عهد کنم، سپس به بقیع ببر و در آنجا دفن کن. (۱۹۳)

این خلاصه آن چیزی است که در مآخذ معتبر و دست اول آمده است و ما به قصد نقد و بررسی به متن هریک از این مآخذ اشاره می‌کنیم. قدیمی‌ترین آنها کتاب کافی کلینی (ت ۳۲۸ هـ.ق) است:

در گزارش محمد بن مسلم ثقفی صحابی بسیار معتبر از امام باقر (ع) نقل شده است: حضرت مجتبی در آخرین ساعات عمر خویش به برادر چنین وصیت فرمود: آنگاه که از دنیا رفتم، مقدمات دفن مرا فراهم کن. بعد جنازه‌ام را به نزد رسول خدا (ص) ببر تا با ایشان تجدید عهد کنم. سپس به نزد مادرم-علیهاالسلام- بازگردان. از آنجا به بقیع ببر و در بقیع دفن کن (۱۹۴) و در گزارش دوم بعد از نقل این بخش اضافه می‌کند که امام باقر (ع) فرمود: از آن پس حضرت حسین (ع) ایشان را به نزد قبر مادرش (برای تجدید عهد) برده، بعد از آن از مسجد خارج کرده و در بقیع مدفون ساخت. (۱۹۵)

گزارش دیگر نقلی است که مفید (ت ۴۱۳ هـ.ق) در کتاب الارشاد آورده است و در آن امام مجتبی (ع) به برادر می‌فرماید: «آنگاه که دنیا را وداع گفتم، مرا غسل بده و کفن کن و بر سریری قرار داده و به سوی قبر جدم حمل کن تا با او تجدید عهد کنم. سپس به سوی قبر مادر بزرگم فاطمه بنت‌اسد رحم‌الله‌علیها برگردان و آنجا دفن بنما.» آنگاه در ادامه می‌آورد: «حسن (ع) را حرکت داده و او را در بقیع در کنار جد‌هایش فاطمه بنت‌اسد بن هاشم بن عبد مناف رضی‌الله‌عن‌ها و اسکنها جنات النعیم دفن کردند.» (۱۹۶) طبرسی در اعلام الوری و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه این نقل را پذیرفته‌اند.

راوندی (ت ۵۷۳ هـ.ق) در کتاب الخرائج و الجرائح از حضرت صادق (ع) نقل می‌کند: «سپس آن حضرت وصیت کرد که ایشان را در بقیع دفن کنند و فرمود: برادر! مرا بر تابوتی قرار بده و به کنار قبر رسول خدا (ص) ببر تا با ایشان تجدید عهد کنم و از آنجا به نزد مادر بزرگم فاطمه بنت‌اسد رحم‌الله‌علیها منتقل کرده و در آنجا دفن کن.» (۱۹۷)

ابن شهر آشوب سروی مورخ و محدث بزرگ شیعی (ت ۵۸۸ هـ.ق) نقل می‌کند: «حضرت حسن (ع) وصیت فرمود که بعد از مرگ او را برای تجدید عهد به نزد جدش ببرند و چون از دنیا رحلت فرمود، حضرت حسن (ع) ایشان را غسل داده و کفن کرد. سپس او را بر سریری نهاده و به سوی قبر جدش حرکت دادند. در آنجا با ممانعت بنی‌امیه روبرو شدند. ابن عباس روی به مروان کرده گفت: به همان‌جا که آمدی بازگرد. ما نمی‌خواهیم ایشان را در اینجا دفن کنیم. تنها برای تجدید عهد آمده‌ایم. بعد او را به نزد جد‌هایش برمی‌گردانیم و در آنجا دفن خواهیم کرد.» (۱۹۸) همین گزارش در نقل اربلی در کشف‌الغمه آمده است. (۱۹۹)

این گزارشات در معتبرترین مآخذ حدیث و تاریخ مکتب اهل بیت آمده است، اما نقل‌های مخالفی نیز وجود دارد. از جمله: طوسی در امالی روایتی از ابن عباس می‌آورد که در آن آمده است: «ما او را حمل کرده و به نزد قبر مادرش فاطمه-علیهاالسلام- آورده و کنار ایشان دفن کردیم رضی‌الله‌عنه و ارضاه» (۲۰۰)

روایت طوسی (ت ۴۶۰ هـ.ق) سه سند دارد که از ضعف‌ها و اشکالات متعدد برخوردار است؛ اولاً در صدر هر سه سند مزاحم بن عبدالوارث آمده که مجهول است، نه نامی در رجال شیعه دارد و نه در رجال اهل سنت و ثانیاً روایت از ابن عباس نقل شده و درست در برابر دو نقل دیگری قرار گرفته که مفید (ره) و ابن شهر آشوب (ره) از ابن عباس آورده‌اند و در واقع این دو دسته روایت متعارض هستند. بر اساس معیارهای نقد روایات متعارض، چون روایت طوسی موافق روایات عامه است، ناگزیر از طرح و رد آن هستیم؛ و اما اگر آنچه را پاره‌ای از مورخان آورده‌اند، قبول کنیم که می‌گویند: ابن عباس هنگام وفات حضرت مجتبی (ع) در شام و در کنار معاویه بوده و در این مورد با او سخنانی گفته است (۲۰۱)، هر دو روایت به مشکل برخورد می‌کند. مهم‌تر اینکه شیخ طوسی (ره) خود این نقل را نپذیرفته و به دفن در خانه معتقد است. (۲۰۲)

روایت دیگری در عیون‌المعجزات از تألیفات قرن پنجم نیز وجود دارد، با سندی مبهم که عبارت آن چنین است: «بر طبق آنچه در اخبار آمده است: حضرت مجتبی (ع) به برادر فرمود: به سرعت جنازه مرا به بقیع برسان، تا در کنار مادرم-علیهاالسلام- دفن کنی.» در پایان نقل نیز اضافه می‌کند: «او را در بقیع در جوار مادر دفن کردند.» (۲۰۳) در مآخذ مکتب امامت چیزی بیش از این وجود ندارد.

اما در منابع مکتب خلافت ابن‌شبهه (ت ۲۶۲ هـ.ق) قدیمی‌ترین است. او در روایتی که از حیث سند چند مشکل دارد، همین گزارش را آورده است. راوی خبر مردی است به نام عبیدالله بن علی که رجال‌شناسان خبر او را قابل احتجاج ندانسته‌اند (۲۰۴) و او از گذشتگان خاندان خود نقل می‌کند که شناخته نبوده و ما نمی‌دانیم چه کسانی هستند. در خبر گفته شده: حضرت امام مجتبی (ع) در وصیت فرمود: «مرا در قبرستان (بقیع) در کنار مادرم فاطمه دفن کنید.» بعد اضافه می‌کند: «لذا در قبرستان، در کنار فاطمه رضی‌الله‌عن‌ها دفن شد.» (۲۰۵) ما به این روایت به دلیل سند مجهول آن نمی‌توانیم اعتماد کنیم. مورخان پیرو ابن‌شبهه مانند ابن‌النجار و سمهودی همین روایت را از او گرفته و نقل می‌کنند و گزارش تازه‌ای ندارند. (۲۰۶)

بلاذری (ت ۲۷۹ هـ.ق) از هشام بن عروه (ابن زبیر) و او از پدرش نقل می‌کند که: «امام مجتبی (ع) در حال احتضار فرمود: مرا نزد قبر پیامبر (ص) دفن کنید، مگر اینکه از شری هراس داشته باشید و در این صورت مرا نزد مادرم دفن کنید» و در پایان نقل

می‌آورد: «سرانجام ایشان در کنار مادرش در بقیع دفن شد.» (۲۰۷) ما خاندان زبیر و پسران و نوادگان او را به دشمنی و دوری از اهل بیت می‌شناسیم، و نقلیات آنها در مورد خاندان پیامبر (ص) قابل اعتماد نیست. (۲۰۸)

نظیر این نقل را ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶ ه.ق) با سندی مجهول آورده است: زیرا در صدر سند مردی با نام احمد بن سعید قرار دارد که صاحبان این نام یا ناشناخته و مجهولند و با ناقلاں مجهول روایت مجهول خواهد بود و یا همه از طبقه دهم و یازدهم هستند که متوفی نیمه اول قرن سوم یا اوائل نیمه دوم می‌باشند (حداکثر ۲۵۳ ه.ق) و از آنجا که تولد ابوالفرج در سال ۲۴۸ ه.ق است، در هنگام مرگ آخرین نفرات آن طبقات حداکثر چهار سال و چند ماه یا پنج سال داشته است، و بطور طبیعی نمی‌تواند در سلسله نقل روایت قرار بگیرد. (۲۰۹) بدین ترتیب ما در شناخت مدفن حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها به هیچ مدرک قابل اطمینان دست نیافته‌ایم، پس باید باز هم به دنبال مآخذ و مدارک تازه جستجو کنیم.

روضه پیامبر (ص)

احتمال دومی که مورد محل دفن دختر پیامبر (ص) وجود دارد، روضه نبوی است. روضه کجاست؟ در این زمینه نظریات مختلف وجود دارد. (۲۱۰)، که البته همه در این مشترکند که روضه بخشی از مسجد است و در کنار قبر مطهر رسول اکرم (ص) قرار دارد.

ائمہ اطهار علیهم‌السلام حدودی برای روضه مشخص کرده‌اند با توصیفی دقیق و کامل و ما به همان بسنده می‌کنیم. مُرازم بن حکیم (۲۱۱)، صحابی معتبر امام صادق و کاظم علیهما‌السلام می‌گوید: از امام صادق (ع) در مورد آنچه مردم درباره روضه نبوی می‌گویند، سؤال کردم. امام فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: «فاصله میان خانه و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من سردری از درهای بهشت جای دارد.» عرض کردم: حد و اندازه روضه چقدر است؟ فرمود: از منبر تا سایه بان‌ها (۲۱۲) به مقدار چهار ستون. پرسیدم: از صحن مسجد هم چیزی داخل روضه هست؟ فرمود: نه. (۲۱۳)

روضه از سمت شرق به خانه پیامبر (ص) و از سمت غرب به منبر و از سمت جنوب به محراب ایشان محدود است. اما حد شمالی روضه دیگر دیوار یا حایل خاصی ندارد و فقط آن‌طور که امام صادق (ع) فرموده بودند، اگر از محراب به اندازه چهار ستون به سوی شمال بروید به پایان روضه نبوی خواهید رسید، که البته از آنجا تا صحن مسجد فاصله وجود دارد و ناگزیر این محدوده یک مربع مستطیل بزرگ را تشکیل می‌دهد.

این بخش از مسجد که پاره‌ای از مقدس‌ترین امکنه تاریخی اسلام از جمله مسجد، محراب و منبر پیامبر (ص) را در بر دارد و نیز قسمت دیگری از این‌گونه اماکن همانند خانه پیامبر (ص) و خانه صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها را در کنار خویش جای داده است و محل نزول وحی و قرآن و جایگاه نماز و عبادت و دعا و اعتکاف پیامبر (ص) و اهل بیت معصوم (ع) ایشان و اصحاب بزرگ آن حضرت بوده و از آنجا اسلام تبلیغ گردیده و گسترش یافته و قرآن تعلیم و آموزش داده شده و مسلمانان ارشاد گشته‌اند و تا امروز برکات آن در جهان جاری و ساری است، جایگاهی است که «روضه» نام دارد. آیا این زمین به‌خاطر آنچه گفتیم به این ارزش والا رسیده و چنین قداستی یافته است؟ درست نمی‌دانیم؟! آنچه روایات متعدد با اسناد معتبر و صحیح از زبان پیامبر (ص) نقل می‌کردند (۲۱۴)، این بود که ایشان روضه، یعنی فاصله میان خانه و منبر خودشان، را باغی از باغ‌های بهشت دانسته بودند.

ناگزیر با قبول کامل هر قداست و ارزش دیگری که این بخش از مسجد داشت (۲۱۵) یا بعدها ممکن بود پیدا کند، از جمله اینکه قبر مطهر پیامبر بزرگ اسلام (ص) در کنار آن قرار گیرد، باید بگوییم ارزش و قداست اصلی و اولیه آن، بر اساس گفته و تصریح پیامبر (ص) در زمان حیات مبارک خودشان، به مدت‌ها قبل از دفن ایشان بازمی‌گردد و در آن زمان است که آن حضرت میان بهشت و روضه را مقایسه کرده و برای آن ارزشی در حد بهشت اعلام نموده بودند.

اینک می‌پردازیم به دلایلی که برای این احتمال وجود دارد: ما برای احتمال دومی که در مورد محل دفن دختر پیامبر (ص) مطرح شد، یک دلیل و سند بیشتر نداریم و آن روایتی است که صدوق در کتاب معانی‌الاکابر آورده است: در این روایت، حضرت صادق (ع) می‌فرمایند: رسول خدا (ص) فرمود: «میان قبر و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من بر سردری از درهای بهشت قرار داده شده است.» بعد هم به دنبال آن این اضافه آمده است که در آن به محل دفن دختر پیامبر (ص) اشاره می‌کند: «لِأَنَّ قَبْرَ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا بَيْنَ قَبْرِهِ وَ مَنْبَرِهِ وَ قَبْرُهَا رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ وَ إِلَیْهِ ثُرْعَةٌ مِنْ ثُرْعِ الْجَنَّةِ» (۲۱۶) زیرا قبر فاطمه (س) بین قبر او و منبرش قرار دارد و قبرش باغی از باغ‌های بهشت می‌باشد و...

این نقل به اشکالات متعددی گرفتار است. اولین اشکالی که در آن وجود دارد، اشکال سندی حدیث است. صدوق می‌گوید: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَاءَبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» چنانکه ملاحظه می‌شود آخرین نام و نشان در سلسله راویان محمد بن ابی‌عمیر است که او می‌گوید: برای من نقل کرد یکی از اصحاب ما و نام او را نمی‌گویم و او را نمی‌شناسیم؛ لذا حدیث مرسل محسوب می‌شود و چنین حدیثی ضعیف بوده و از درجه اعتبار ساقط است.

البته در این‌جا سؤال و اشکالی وجود دارد و آن اینکه پاره‌ای از بزرگان گشته مرسلات ابن ابی‌عمیر را مثل احادیث مسند او دانسته‌اند (۲۱۷) و همه را معتبر شمرده‌اند. اما خوشبختانه همان بزرگان در کتاب‌های دیگر خودشان این نظریه را نادرست دانسته و مرسلات ابن ابی‌عمیر را بی‌اعتبار معرفی کرده‌اند (۲۱۸) و از آن گذشته محققان بزرگ زمان ما هم با تحقیق کافی بی‌اعتباری چنین احادیثی را به اثبات رسانیده‌اند. (۲۱۹) اشکال دوم سند، راوی دوم آن، علی بن حسین سعدآبادی است. این مرد در هیچ یک از مآخذ رجالی شیعه توثیق یا حتی اندک مدحی ندارد (۲۲۰) و بدین ترتیب حدیث مهمل محسوب می‌شود و حدیث مهمل یکی از انواع حدیث ضعیف است. (۲۲۱) بنابراین حدیث از بوته نقد سندی به سلامت بیرون نمی‌آید.

از این گذشته متن حدیث نیز دو اشکال دارد. اولاً حدیث تصحیف شده است و ثانیاً مُدْرَج است و این هر دو نوع از اعتبار خالی هستند. اینکه می‌گوییم حدیث تصحیف شده است، یعنی در آن کلمه‌ای جایگزین کلمه‌ی اصلی گشته است (۲۲۲)، از آنجاست که مآخذ درجه اول حدیث در دو مکتب امامت و خلافت، حدیث را به این شکل نقل کرده‌اند (۲۲۳) که پیامبر (ص) فرمود: «ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة: میان خانه و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است.» این سخن، سخن کاملاً معقول و به جایی است. پیامبر (ص) از خانه و منبر خودش سخن گفته که هر دو مشخص و معین بودند و همه جای آن را می‌دانستند و در کنار آن بارها و بارها نماز خوانده بودند. اما در برابر به هیچ‌وجه معقول و صحیح نبود که از قبر نامعلوم و غیرمشخص خودشان حرفی به میان آورند و مثلاً بگویند: میان قبر من-یعنی یک جای مجهول و نامشخص- و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است.

ما می‌دانیم و همه مسلمانان اتفاق دارند که تنها بعد از وفات پیامبر (ص) از جای قبر ایشان سخن به میان آمد. ما گزارش کلینی و مفید در مورد رحلت پیامبر (ص) را می‌آوریم که بهترین و معتبرترین گزارشات این حادثه است. بلافاصله پس از وفات رسول خدا (ص) خاندان نبوت، طبق دستور خود ایشان به غسل دادن بدن آن حضرت پرداختند. امیرالمؤمنین علی (ع) آن حضرت را غسل می‌داد و فضل بن عباس آب می‌رسانید و کمک می‌کرد. بعد از غسل به سایر تجهیزات پرداختند. در این مدت مسلمانان بیرون از خانه پیامبر (ص) در صحن مسجد جمع شده و در این گفتگو و اختلاف بودند که در نماز بر آن حضرت چه کسی باید امامت کند و ایشان را در کجا شایسته است که دفن کنند. اما در داخل خانه امیرالمؤمنین علی (ع) بعد از فراغت از کار غسل و حنوط کفن به قبله رو کرده و خود به تنهایی بر آن حضرت نماز خواند و هیچ کس با ایشان در نماز همراه نبود. سپس از خانه بیرون آمده و به مسلمانان منتظر فرمود: رسول خدا (ص) در حال حیات و ممات امام ما هستند، به داخل خانه پیامبر (ص) بیاوید و بدون امام بر ایشان نماز بخوانید و بروید، سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی پیامبری را در مکانی قبض روح نفرموده مگر اینکه آن را برای خاک جای او می‌پسندیده است. من ایشان را در همان حجره که از دنیا رحلت کرده دفن خواهم کرد. همه به این سخن رضا دادند و اختلاف و گفتگو پایان یافت. (۲۲۴)

بدین ترتیب به روشنی می‌بینیم که درست و صحیح و معقول نبود که پیامبر (ص) از قبر آینده خودشان که در میان مردم جای معلوم و مشخصی نداشت و هیچ‌کس نمی‌توانست از آن خبری داشته باشد، سخن بگویند و آن را یک حد و مرز برای روضه بدانند. به این دلیل به نظر می‌رسد که در این حدیث تحریف و تصحیفی شده و کلمه «قبری» جایگزین «بیتی» گردیده است و از آن‌جا که این دو کلمه از نظر کتابت چندان از یکدیگر دور نیستند، امکان جایگزینی با یکدیگر را دارند.

اما اینکه می‌گوییم حدیث مدرج می‌باشد، یعنی در آن از کلام راوی چیزی اضافه شده است (۲۲۵)، از آنجاست که حدیث دو بخش کاملاً مستقل دارد. در بخش اول-بر فرض صحت کلام-پیامبر (ص) مانند یک گوینده و متکلم از قبر و منبر خودشان سخن گفته‌اند؛ اما در بخش دوم گویی گوینده دیگری سخن می‌گوید؛ زیرا از پیامبر اکرم (ص) با ضمیر غایب نام می‌برد، یعنی متکلم از خود با عنوان غایب سخن گفته است و این ممکن نیست. ترجمه حدیث را تکرار می‌کنیم: «میان قبر و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است، و منبر من بر سردری از درهای بهشت قرار داده شده است»؛ «زیرا قبر فاطمه (س) بین قبر او و منبرش قرار دارد». به وضوح دیده می‌شود که سیاق کلام کاملاً عوض شده و از متکلم به غایب تغییر یافته است؛ لذا ما معتقدیم این کلام از راوی است که نظریه خودش را برای توجیه باغ بهشت بودن روضه آورده است، از آنجاست که حدیث به خاطر خلط کلام راوی با متن اصلی مدرج محسوب می‌شود و این بخش به هیچ‌وجه از اعتبار برخوردار نیست. بدین ترتیب تنها سند این احتمال به کلی از اعتبار خالی بوده و احتمال دوم، فرض بدون دلیل است.

بهترین اسناد

آخرین فرض و احتمال در مورد جایگاه دفن دختر بزرگوار پیامبر (ص)، خانه خود آن حضرت است. خوشبختانه این احتمال از بهترین و معتبرترین اسناد ممکن برخوردار است و اینکه می‌گوییم بهترین و معتبرترین اسناد از آنجاست که همه آنها از بزرگان خاندان نبوت به دست ما رسیده است، امامان معصوم از بیت نبوت، وارثان و حافظان اسرار مخفی این بیت بودند و تنها آنها می‌دانستند که چگونه و در کجا مادر بزرگوارشان دختر پیامبر (ص) دفن شده است و در چه شرایطی این دفن اتفاق افتاده است. در واقع سند اصلی ما در اعتقاد به محل دفن دختر پیامبر (ص) گزارشات تاریخی و روایاتی است که از امامان اهل بیت علیهم‌السلام در دست است و همچنین دلیل قاطع ما در برابر نقلیات مآخذ مکتب خلافت، که ما آنها را به دلایل دیگری نیز تضعیف و رد کردیم، همین اسناد است؛ زیرا چنانکه اشارت رفت معتقدیم ائمه اهل بیت افراد اصلی بیت نبوت هستند. آنها اهل آن خانه‌اند، و فقط آنها به درستی می‌دانند در آن خانه چه گذشته است.

۱- اولین سندی که مسئله‌ی جایگاه قبر دختر پیامبر (ص) را به وضوح روشن می‌کند، کلماتی است که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در هنگام دفن دختر پیامبر (ص)-حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام- خطاب به پیامبر اکرم (ص) صادر شده، البته این کلام برای ابراز شکوه و شکایت از امت به محضر پیامبر اکرم (ص) است نه تعیین مدفن دختر ایشان؛ اما در ضمن کلام، از دفن شدن ایشان در جوار پیامبر (ص) به صراحت سخن به میان می‌آید. در نهج‌البلاغه و مآخذ درجه اول دیگر نقل شده است. امیرالمؤمنین (ع) عرضه داشت:

«السلام علیک یا رسول‌الله عتی و عن ابنتک «النازلة فی جوارک» و السریعة اللحاق بک: سلام بر تو ای رسول خدا از طرف من و از طرف دختری که «در همسایگی و جوار تو» فرود آمده، دختری که زود به تو ملحق شده است.» ابن شهر آشوب و علی بن عیسی اربلی نیز این نقل را معتبر دانسته و در کتاب المناقب خود آورده است. (۲۲۶)

این عبارت در نقل کلینی (ره) روشن‌تر آمده است. ایشان از حضرت حسین (ع) نقل کرده است: آنگاه که دختر پیامبر (ص) رحلت

کرد، امیرالمؤمنین ایشان را پنهانی دفن کرد و محل قبر را مخفی ساخت، سپس ایستاد و روی خود را به قبر پیامبر خدا(ص) گردانید و عرضه داشت: «سلام بر تو باد ای رسول خدا از جانب من و از جانب دخترت که به زیارت تو آمده و در بقعه تو در خاک آرمیده است.» (۲۲۷)

در نقل شیخ اجل مفید، شیخ الطائفة طوسی، ابن جریر طبری، ابن قتال نیشابوری «البائنة فی الثری بیقعتک» (۲۲۸) یا «الثابئة فی الثری بیقعتک» (۲۲۹) آمده است که «در خاک خفته در بقعه تو» یا «در خاک جای گرفته در بقعه تو» ترجمه باید بشود که همان مضمون بالا را با روشنی بیشتری در بر دارند.

۲. آنچه از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام نقل شده است، در گذشته در جریان وصیت و دفن حضرت مجتبی(ع) دیدیم، در گزارش وصیت طبق نقل کتاب کافی چنین آمده بود که ایشان به برادر بزرگوارشان فرمودند: «آنگاه که از دنیا رفته، مقدمات دفن مرا فراهم کن. بعد جنازه ام را برای تجدید عهد به نزد قبر رسول خدا(ص) و بعد به نزد مادرم ببر. از آنجا به سوی بقیع حرکت بده و در بقیع دفن کن.» (۲۳۰) چنانکه به روشنی دیده می شود، جنازه امام مجتبی(ع) به نزد قبر پیامبر (ص) و قبر مادرشان فاطمه سلام الله علیها در کنار آن برای تجدید عهد برده شده و بعد برای دفن به بقیع منتقل می شود.

در گزارش دوم از همین کتاب آمده بود: از آن پس حضرت حسین(ع) ایشان را (برای تجدید عهد) به نزد قبر مادر برده، بعد از آن از مسجد خارج کرده و در بقیع مدفون ساخت. (۲۳۱)

۳. حضرت جعفر بن محمد(ع) از پدرشان حضرت امام باقر(ع) نقل می کنند:

« دفن علی فاطمة رضی الله عنها لیلاً فی منزلها الذی دخل فی المسجد، فقبرها عند باب المسجد » (۲۳۲): امام باقر(ع) فرمود: علی(ع) فاطمه رضی الله عنها را شبانه در منزل خودش که بعدها به مسجد داخل گردید، دفن کرد.

۴. گزارش چهارم مستقیماً از امام صادق(ع) نقل شده است:

«ان جعفر بن محمد کان یقول: قبرت فاطمة رضی الله عنها فی بیتها الذی ادخله عمر بن عبد العزیز فی المسجد» (۲۳۳): امام صادق، جعفر بن محمد،(ع) مکررمی فرمود: فاطمه رضی الله عنها در خانه اش دفن شد، که آن را عمر بن عبدالعزیز در مسجد داخل ساخت.

۵. روایت پنجم از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا(ع) است که با اسناد متعدد در معتبرترین مآخذ شیعی از جمله کافی کلینی، تهذیب طوسی، من لایحضره الفقیه، عیون الاخبار و معانی الاخبار صدوق آمده است: احمد بن ابی نصر بزنطی می گوید: من از امام ابوالحسن الرضا(ع) در مورد محل قبر حضرت صدیقه طاهره علیها السلام سؤال کردم، فرمود: «دُفِنَتْ فی بیتها فلما زادت بنو امیة فی المسجد صارت فی المسجد» (۲۳۴) ایشان در خانه خودش دفن شد و آنگاه که بنی امیه مسجدالتبی را توسعه دادند، در داخل مسجد قرار گرفت. در میان همه نقل هایی که در مآخذ مختلف شیعی و غیر شیعی در مورد محل دفن دختر پیامبر(ص) وجود دارد و ما بسیاری از آنها را از نظر سند و متن ارزیابی کردیم، این نقل از معتبرترین اسناد برخوردار است و شارحان و محققان بزرگ به صحت و شهرت آن گواهی داده اند. (۲۳۵)

۶. حمیری (متوفی قرن سوم) صاحب قرب الاسناد و صحابی حضرت عسگری(ع) روایتی از بزنطی نقل می کند که در واقع صورت تفصیلی روایت مشهور قبلی است. در این روایت هم بزنطی از امام ابوالحسن الرضا(ع) پرسش می کند که فاطمه دختر پیامبر(ص) در کجا دفن شده است؟ حضرت فرمودند: شخصی همین مسئله را در مجلسی که عیسی بن موسی(القرشی) نیز حضور داشت. از امام جعفر بن محمد(ع) سؤال کرد. عیسی ادب را رعایت نکرد و نسبت به امام پیشدستی کرد و پاسخ داد: در بقیع دفن شده است. آن شخص به امام صادق(ع) عرضه داشت: شما چه می فرمایید؟ امام فرمود: عیسی به تو جواب داد. او عرضه داشت: خدا کار شما را اصلاح کند، من با عیسی بن موسی چه کار دارم، از پدرانت به من خبر بده. امام صادق(ع) فرمود: ایشان در خانه خودشان دفن شده اند. (۲۳۶)

۷. علی بن طاووس حسینی(متوفی ۶۶۴ ه.ق) عالم و محدث بزرگ قرن هفتم در یک روایت از امام علی الهادی(ع) همین معنا را تأکید می کند: ایشان از کتاب «المسائل و أجوبتها عن الأئمة» نقل می کند که ابراهیم بن محمد همدانی(۲۳۷) وکیل ناحیه و صحابی امام رضا و جواد و هادی علیهم السلام می گوید: من به محضر حضرت هادی(ع) نامه نوشتم و از ایشان درخواست کردم: «اگر صلاح می دانید مرا از محل دفن مادران آگاه سازید که آیا در داخل مدینه(مسجد) است یا آنطور که مردم می گویند در بقیع قرارداد؟ آن حضرت در جواب مکتوب فرمود: «هی مع جدی صلوات الله علیه»: ایشان در کنار جدم رسول خدا (ص) مدفون است.» (۲۳۸)

بدین ترتیب با نفی تمام احتمالات و دلایل محکمی که برای اثبات آخرین احتمال یعنی دفن شدن در خانه عرضه کردیم راهی جز قبول این فرض وجود نخواهد داشت.

بحث را به همین جا ختم می کنیم و از اینکه پاره ای از جوانب بحث همچنان بازمانده و به خاطر اختصاری که در نظر داشتیم فرصت تکمیل آن را نیافتیم، عذر می خواهیم. امید اینکه در جای دیگری این توفیق همراه شود. پانوشتها:

۱۳۱- یعقوبی ۳۰/۲ چ نجف، مغازی ۲/۱ چ مارسدن جونز

۱۳۲- اسد الغابة ۴/۴۹۵

۱۳۳- الوفاء باحوال المصطفی/ ۲۵۴ چ مصر ۱۳۸۶، سبل الهدی ۳/۳۸۳، وفاء الوفاء ۱/۲۵۴، السیره الحلبیة ۲/۵۹

۱۳۴- سیره النبی ابن هشام ۱/۴۹۴، امتاع الاسماع ۱/۴۶

۱۳۵- سیرت رسول الله (ص) ۱/۴۷۳

- ۱۳۶- سوره مؤمنون ۲۹/
- ۱۳۷- وفاء الوفاء ۲۶۲/۱، تاریخ الخمیس ۳۴۱/۱
- ۱۳۸- صحیح مسلم ۳۷۳/۱ ح ۵۲۴، سنن ابی داود / ۱۲۴ ح ۴۵۳، وفاء الوفاء ۳۲۷/۱-۳۲۶، سبل الهدی والرشاد ۴۸۵-۴۸۶/۳
- ۱۳۹- الدرّة الثمينة / ۸۶، وفاء الوفاء ۳۳۴/۱، هر ذراع اندکی از نیم متر کمتر است. (ر.ک. :الاعلاق النفیسة ۷/۷ چ وستنفلد)
- ۱۴۰- سبل الهدی والرشاد ۴۹۰/۳
- ۱۴۱- وفاء الوفاء ۳۳۵/۱، سبل الهدی والرشاد ۴۹۰/۳
- ۱۴۲- الطبقات الكبرى ۲۳۹/۱
- ۱۴۳- بطوری که بعد از زدن سقف بر روی آن، گاه سر به سقف برخورد می کرد. (کافی ۲۹۵/۳ ح ۱، من لایحضره الفقیه ۲۱۷/۱ ح ۲۵۳، تهذیب الاحکام ۲۱/۲ و ۲۵۰-۲۵۱، وفاء الوفاء ۳۳۶/۱، سبل الهدی والرشاد ۴۹۰/۳)
- ۱۴۴- وفاء الوفاء ۳۳۶/۱ (طبق یک تفسیر از ذراع، سه متر و طبق تفسیر دیگر قریب چهارمتر خواهد بود.)
- ۱۴۵- بخاری ۱۶۳/۱
- ۱۴۶- وفاء الوفاء ۳۳۷/۱
- ۱۴۷- انساب الاشراف ۴۰۷/۱، الاستیعاب ترجمه ۳۳۳۸/، الاصابة ۳۳۰/۴ ترجمه ۶۰۶
- ۱۴۸- امتناع الاسماع ۵۰/۱ چ احمد امین
- ۱۴۹- سبل الهدی والرشاد ۵۰۸/۳، وفاء الوفاء ۴۶۰/۲
- ۱۵۰- الذریة الطاهرة / ۹۳، طبری ۴۱۰/۲، الكامل فی التاریخ ۱۴۱/۲، وفاء الوفاء ۲۷۴/۱، البدء والتاریخ ۲۰/۵، الاصابة ۳۶۶-۳۶۵ ش ۸۳۰، کلینی و مسعودی زمان ازدواج را یک سال بعد از هجرت گفته اند، و چون هجرت در ماه ربیع بوده است، یک سال بعد همان سال دوم هجرت خواهد بود. (روضه الکافی / ۳۴۰ ح ۵۳۶، مروج الذهب ۲/۲۸۲)
- ۱۵۱- الطبقات الكبرى ۲۲/۸، الاصابة ۳۶۶/۴ ش ۸۳۰، تاریخ الخمیس ۴۱۱/۱، وفاء الوفاء ۲۷۴/۱
- ۱۵۲- المفید: مسار الشیعة / ۳۶، الطوسی: المصباح المتهجد / ۶۱۳-۶۱۲، بحار الانوار ۹۲/۴۳
- ۱۵۳- در مدینه یا مکه آن روز و در کوفه و بصره بعد، هر طایفه محله ای خاص خود داشت.
- ۱۵۴- الطبقات الكبرى ۲۲/۸، الاخبار الموفقیات / ۳۷۶، اعلام الوری ۱۶۱/۱
- ۱۵۵- سبل الهدی و الرشاد ۵۰۸/۳-۵۰۶، وفاء الوفاء ۴۵۸/۲ و ۴۶۰
- ۱۵۶- مسند احمد ۳۶/۴، فضائل الصحابة ۷۲۰/۲ ش ۹۸۵، المعجم الكبير ۲/۲۷۴، المستدرک ۳/۱۲۵، ابن کثیر ۷/۳۴۲-۳۴۱، ابن عساکر ۱۱۷/۴۲ و ۱۰۲
- ۱۵۷- ابن حجر عسقلانی: القول المسدد فی مسند احمد / ۳۰، ابن عساکر ۱۱۷/۴۲
- ۱۵۸- وفاء الوفاء ۴۸۰/۲
- ۱۵۹- ابن حجر عسقلانی: القول المسدد فی مسند احمد / ۳۳-۲۶ و فتح الباری ۷/۳۶۳-۳۶۲ چ بیروت ۱۴۱۵، وفاء الوفاء ۴۸۱/۲-۴۷۴، سید علی میلانی: الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعة، رساله فی الاحادیث المقلوبة، الحدیث الرابع، حدیث سدّ الابواب / ۷۳-۲۸
- ۱۶۰- الدرّة الثمينة فی اخبار المدينة ۹۱-۹۰، وفاء الوفاء ۴۶۶/۲
- ۱۶۱- در تمام بحث های مربوط به دفن دختر پیامبر (ص) از کتاب ارزشمند «تاریخ حرم ائمه بقیع» تألیف دوست دانشمند آقای محمد صادق نجفی بسیار بهره گرفته ایم.
- ۱۶۲- لغت نامه دهخدا ۱۶۱/۲۷، امروزه این گیاه در شمار گیاهان دارویی بوده و آثار زیادی برای آن گفته اند. ر.ک: پیوست شماره ۲
- ۱۶۳- تاریخ المدينة المنورة / ۹۳، وفاء الوفاء ۸۸۹/۳، مهندس حاتم عمرطه و الدكتور انور البکری: بقیع الغرقد ۲۱/ چ مدینه
- ۱۶۴- تاریخ المدينة المنورة / ۱۱۶ و ۱۱۵
- ۱۶۵- تاریخ المدينة المنورة / ۱۲۷، وفاء الوفاء ۹۱۰/۳
- ۱۶۶- المفید: الارشاد ۱۵/۲، مقاتل الطالبین / ۷۳
- ۱۶۷- وفاء الوفاء ۹۱۱/۳، قاموس الرجال ۷/۲۳۳
- ۱۶۸- الاستیعاب ترجمه ۱۳۲۴ / ۳۸۷، قاموس الرجال ۶/۲۸۹، وفاء الوفاء ۹۱۱/۳
- ۱۶۹- الکافی / ۳۸۸، الارشاد ۲/۱۳۷
- ۱۷۰- الکافی ۴۶۹/۱
- ۱۷۱- الکافی ۴۷۲/۱، وفاء الوفاء ۹۰۵/۳
- ۱۷۲- الطبقات الكبرى ۴۳/۴، اسد الغابة ۴/۶۴، قاموس الرجال ۷/۲۲۶
- ۱۷۳- المناقب از کتاب «مولد فاطمه» صدوق نقل می کند. ۳/۳۵۴، بحار الانوار ۴۳/۱۱۵
- ۱۷۴- موته در سال هشتم و ماه جمادی الاولى اتفاق افتاد. (الطبقات الكبرى ۲/۱۲۸)
- ۱۷۵- مورخان گفته اند که قریش عقیل را دوست نمی داشت، و از آنجا که او آگاهی وسیعی نسبت به انساب و خلل های موجود

در آن و معایب دیگر آنها داشت، و اینجا و آنجا از آن سخن می گفت، ناگزیر تاریخ از عقیل به خوبی گزارش نکرده است، و ما به همین دلیل نمی توانیم به اینگونه نقلیات اطمینان داشته باشیم. (الاستیعاب ترجمه ۲۰۰۹، اسدالغابة ۶۴/۴، قاموس الرجال ۲۲۶/۷)

- ۱۷۶- الطبقات الكبرى ۳۰/۸
- ۱۷۷- تهذيب التهذيب ۵/ ۲۵۳-۲۴۹، تقريب التهذيب ۱/ ۴۰۷-۴۰۶
- ۱۷۸- معجم رجال الحديث ۱۰/ ۱۴۸-۱۳۶، قاموس الرجال ۶/ ۲۹۸-۲۸۳
- ۱۷۹- تهذيب التهذيب ۵/ ۱۶۳، تقريب التهذيب ۱/ ۴۰۹
- ۱۸۰- معجم رجال الحديث، ۱۰/ ۱۶۴-۱۵۹، قاموس الرجال ۵/ ۳۱۶-۳۱۳
- ۱۸۱- الطبقات الكبرى ۳۰/۸
- ۱۸۲- تاريخ المدينة المنورة ۱/ ۱۰۵، وفاء الوفاء ۳/ ۹۰۱
- ۱۸۳- تاريخ المدينة المنورة ۱/ ۱۰۵
- ۱۸۴- وفاء الوفاء ۳/ ۹۰۱
- ۱۸۵- الارشاد ۲/ ۱۷۰، قاموس الرجال ۸/ ۲۱۸-۲۱۷
- ۱۸۶- تهذيب التهذيب ۷/ ۴۱۵
- ۱۸۷- تاريخ المدينة المنورة ۱/ ۱۰۶، وفاء الوفاء ۳/ ۹۰۱
- ۱۸۸- فلماً توفيت دفنها زوجها على ليلاً و لم يؤذن بها ابابكر (صحيح بخارى ۵/ ۱۳۹، صحيح مسلم /ح ۱۷۵۹ تحقيق ۷۵۷، الطبقات الكبرى ۳۰/۸، طبرى ۳/ ۲۰۸، اسدالغابة ۷/ ۲۲۶، الاصابة ۴/ ۳۶۸ شماره ۸۳۰، المنتظم ۴/ ۹۶ چ دارالكتب العملية، امتناع الاسماع ۵/ ۳۵۳ چ محمد عبد الحميد النميسى، وفاء الوفاء ۳/ ۹۰۳ و ۹۰۲-۹۰۵)
- ۱۸۹- الاعلام ۴/ ۷۸
- ۱۹۰- قاموس الرجال ۶/ ۳۱۶-۳۱۳، چ دوم ۱۴۱۵
- ۱۹۱- اصول كافى ۱/ ۴۶۱، الارشاد ۲/ ۱۵
- ۱۹۲- يعقوبى ۲/ ۲۰۰؛ الارشاد ۲/ ۱۶، مقاتل الطالبين ۸۱/
- ۱۹۳- اصول كافى ۱/ ۳۰۰، الارشاد ۲/ ۱۷، اعلام الورى ۱/ ۴۱۴، كشف الغمة ۲/ ۴۲۳-۴۲۱، الخرائج و الجرائح ۲/ ۶۱، بحار الانوار ۴۴/ ۱۵۶ و ۷۳۸-۷۴۰
- ۱۹۴- اصول كافى ۱/ ۳۰۰، اعلام الورى ۱/ ۴۲۲-۴۲۱
- ۱۹۵- اصول كافى ۱/ ۳۰۳
- ۱۹۶- الارشاد ۲/ ۱۹-۱۷، اعلام الورى ۱/ ۴۱۴، الفصول المهمة ۲/ ۷۴۰-۷۳۸ تحقيق سامى الفيرى
- ۱۹۷- الخرائج و الجرائح / ۲۲۳-۲۲۲، چ مصطفى سالى ۱۳۹۹
- ۱۹۸- مناقب آل ابى طالب ۴/ ۴۴، چ قم
- ۱۹۹- كشف الغمة ۲/ ۴۲۳-۴۲۲
- ۲۰۰- الامالى ۱۶۱/
- ۲۰۱- انساب الاشراف القسم الثالث/ ۴۵، جمل انساب الاشراف ۳/ ۲۹۸، تاريخ يعقوبى ۲/ ۲۰۰
- ۲۰۲- شيخ مى فرمايد: «والاصوب انها مدفونة فى دارها ...» بنا به نقل المناقب ۳/ ۳۶۵
- ۲۰۳- بنا به نقل بحار الانوار ۴۴/ ۱۴۷
- ۲۰۴- تهذيب التهذيب ۷/ ۳۴
- ۲۰۵- تاريخ المدينة المنورة ۱/ ۱۱۱ و ۱۰۷
- ۲۰۶- الدرّة الثمينّة فى اخبار المدينة / ۱۶۶، وفاء الوفاء ۳/ ۹۰۸
- ۲۰۷- جمل انساب الاشراف ۳/ ۲۹۸
- ۲۰۸- قاموس الرجال ۶/ ۳۵۵-۳۴۸ و ۷/ ۱۹۴-۱۹۳، مستدرکات علم الرجال ۵/ ۱۸ و ۲۳۳
- ۲۰۹- تقريب التهذيب ۱/ ۱۵ و تهذيب التهذيب ۱/ ۲۹-۲۶
- ۲۱۰- وفاء الوفاء ۱/ ۴۳۴، تاريخ المسجد النبوى ۱۱۶/
- ۲۱۱- قاموس الرجال ۱۰/ ۲۵-۲۴، معجم الرجال ۱۸/ ۱۱۱-۱۱۲، مستدرکات علم الرجال الحديث ۷/ ۳۹۲
- ۲۱۲- در آن عصر و قرن هاى متمادى بعد در صحن مسجدالنبى سايه بان هاى وجود داشته که آنچه در روايات و تواريخ به عنوان ظلال و مضله آمده است اشاره به آن دارد.
- ۲۱۳- فروع كافى ۴/ ۵۵۵ ح ۵
- ۲۱۴- الكافى ۴/ ۵۵۶-۵۵۳ ح ۳ و ۵ و ۸ و ۷ ح ۷ و ۶ و ۸، كامل الزيارات / ۸۲ ح ۲، صحيح بخارى ۲/ ۶۱ و ۳/ ۲۳ و صحيح مسلم ۲/ ۱۰۱۱-۱۰۱۰ ح ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱، الموطأ ۱/ ۱۹۷ ح ۱۱۰ و ۱۰۹، سنن ترمذى /ح ۳۹۲۴ و ۳۹۲۵، نسائى /ح ۶۹۴

مسنداًبی‌یعلی/ح ۱۷۸۴و۱۹۶۶و۶۱۶، المجمع‌الکبیر ۲۳/۲۵۵، معجم‌الصغیر ۲/۱۲۲

۲۱۵- از جمله هر رکعت نماز در آن چون بخشی از مسجدالنبی بود، معادل هزار رکعت حساب می‌شد. (کافی ۴/۵۵۵ ح ۸، نسائی/ح ۶۹۳، ترمذی/ح ۳۹۲۵، صحیح مسلم/ح ۵۰۵ تا ۵۱۰، تهذیب الاحکام ۶/۶ و ۷ ح ۸ و ۶)

۲۱۶- معانی‌الاکبار ۲۶۷/

۲۱۷- الطوسی: العدة ۱/۱۵۴

۲۱۸- الطوسی: تهذیب الاحکام ۱/۴۳ و ۷/۳۱ و ۹/۳۱۳

۲۱۹- معجم رجال‌الحديث ۱/۶۷-۶۳ و ۱۴/۲۸۵، کلیات‌فی‌علم‌الرجال ۲۲۱-۲۲۰

۲۲۰- معجم رجال‌الحديث ۱۱/۲۷۷-۲۷۶، قاموس‌الرجال ۷/۴۲۷-۴۲۶، مستدرکات‌علم‌الرجال ۵/۳۴۷

۲۲۱- مقباس‌الهدایة فی‌علم‌الدراية ۱/۳۹۷-۳۱۹

۲۲۲- مقباس‌الهدایة فی‌علم‌الدراية ۱/۲۴۲-۲۳۷، قواعد‌التحديث ۱۲۶/

۲۲۳- رجوع کنيد به پی‌نوشت شماره ۲۱۴

۲۲۴- الارشاد ۱/۱۸۸-۱۸۷، اصول کافی ۱/۴۵۱ مقایسه بقرماييد با: ابن‌هشام ۲/۶۶۳، بلاذری ۱/۵۷۴، طبری ۳/۲۱۳، الوفاء بأحوال‌المصطفى ۲/۷۹۷-۷۹۶، ابن‌کثير ۵/۲۶۷-۲۶۶، الکامل فی‌التاریخ ۲/۳۳۳، تاریخ‌الخمیس ۲/۱۷۱. این مأخذ و بسیار دیگر همه اتفاق دارند که مسلمانان در محل دفن پیامبر(ص) اختلاف داشته‌اند اگرچه دروغ‌های فراوان دیگر با آن همراه کرده‌اند.

۲۲۵- مقباس‌الهدایة فی‌علم‌الدراية ۱/۲۲۳-۲۱۹، قواعد‌التحديث ۱۲۴/

۲۲۶- نهج‌البلاغه خطبه ۲۰۰ شرح محمد عبده، المناقب ۳/۳۶۴، کشف‌الغمة ۲/۲۶۳

۲۲۷- کافی ۱/۴۵۸-۴۵۹

۲۲۸- امالی مفید ۱/۲۸۱، دلائل‌الامامة ۷/۱۳۷، روضة‌الواعظین ۱۵۲/

۲۲۹- امالی طوسی ۱/۱۰۹

۲۳۰- کافی ۱/۳۰۰

۲۳۱- کافی ۱/۳۰۳

۲۳۲- تاریخ‌المدينة‌المنورة ۱/۱۰۶

۲۳۳- تاریخ‌المدينة‌المنورة ۱/۱۰۷

۲۳۴- کافی ۱/۴۶۷، تهذیب الاح کام ۳/۲۵۵، من‌لایحضره‌الفقيه ۱/۲۹۹، عیون‌الاکبار ۱/۲۴۲ چ نجف، معانی‌الاکبار ۲۶۸/

۲۳۵- معانی‌الاکبار/۲۶۸، روضة‌المتقین ۲/۹۰، ملاذ‌الاکبار ۳/۲۱۵، مرآة‌العقول ۵/۳۴۹

۲۳۶- قرب‌الاسناد ۲۹۴-۲۹۳ چ ۱۴۱۷، بحار‌الانوار ۹۷/۱۹۲

۲۳۷- معجم رجال‌الحديث ۱/۲۹۶-۲۹۲

۲۳۸- اقبال‌الاعمال ۹/۱۰۹ چ ۱۴۱۷